

تطبیق نظریه «دور» شیعه اسماعیلیه بر اشعار ابن هانی اندلسی

دکتر علی صیادانی¹

چکیده

ابن هانی شاعر شیعه مذهب اندلس و مغرب، در ساختار شعری خود و بافت معنایی آن، بسیاری از عقاید اسماعیلیه را وارد کرده و به دفاع از آنها پرداخته است. یکی از این عقاید، نظریه دوره‌ای بودن تاریخ مقدس دینی است. بر اساس این نظریه، تاریخ بشر از هفت دوره زمانی تشکیل شده و هر «دور» با یک ناطق و وصی و هفت امام شناخته می‌شود. ناطقان هفت «دور» به ترتیب عبارتند از؛ حضرت آدم (ع)، نوح (ع)، ابراهیم (ع)، موسی (ع)، عیسی (ع)، و حضرت محمد (ص) و قائم القیامة، هریک دوره زمانی خاصی دارند و از میان شش ناطق نخست اولوالعزم هستند و هر کدام شریعتی آورده‌اند که شریعت ناطق پیشین را نسخ می‌کند. به آنها اصحاب شرایع می‌گویند. ابن هانی در دیوان اشعار خود این نظریه را به این شکل مطرح می‌کند که معزالدین الله - خلیفه فاطمی - ادامه دهنده راه انبیای گذشته و وظیفه تأویلی بر عهده او است. از دیگر فروعات نظریه «دور» که در اشعار ابن هانی مطرح شده، بحث مربوط به عهد، وصی، امامت است. وازگان کلیدی: شیعه، ابن هانی، نظریه «دور»، اسماعیلیه.

1. استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، ایمیل: alisayadany@yahoo.com

پیامبر گرامی اسلام (ص) در دوران حیات پربرکت خود پیش‌بینی کردند که امت اسلام در آینده به اختلافاتی فراوان مبتلا خواهد شد و به فرقه‌هایی متعدد منشعب می‌شود، از این رو، بارها اهل‌بیت (ع) خود را به عنوان یگانه مرجع شایسته پس از خود معرفی کرد. با وجود این، تنها ساعتی پس از وفات ایشان، امت اسلام دچار اختلاف و تشتت گردید و به دو فرقه اصلی تبدیل شد. گروهی تن به پیروی از حاکمان وقت دادند و گروهی اقلیت نیز به پیمانی که با رسول خدا (ص) در غدیر بسته بودند، وفادار ماندند و از یاری امام علی (ع) دست نکشیدند. پیروان آن حضرت، نخستین افراد جامعه شیعی به شمار آمدند. شیعیان اگر چه در ابتدا باورها و آرمانهایی واحد داشتند، اما به مرور زمان خود به گروه‌هایی تبدیل شدند، تا آنکه در عصر امامت امام صادق (ع) گروهی که مرگ اسماعیل فرزند آن حضرت را باور نکرده بودند، وی را به عنوان امام و مقتدای خود دانسته و عقایدی ویژه پیدا کردند. اسماعیلیه، شاخه‌ای از مذهب شیعه است که در میانه سده دوم هجری شکل گرفت و در واقع نام عمومی فرقه‌هایی است که بعد از حضرت امام جعفر صادق (ع) به امامت فرزند بزرگ‌ترش اسماعیل، یا نواده‌اش محمد بن اسماعیل اعتقاد دارند. بنابر آنچه گفته شد، مشخص می‌شود تفاوت اساسی این فرقه با شیعه دوازده امامی در این است که فرقه اسماعیلیه به هفت امام معتقدند و به جای امام موسی کاظم (ع) اسماعیل و یا محمد بن اسماعیل را پس از جعفر صادق (ع)، امام خود می‌دانند. (رحیمی ثابت، 1392ش؛ <http://intjz.net/maqalat/sh-emamat.htm>)

ابن‌هانی شاعر شاعر شیعه مذهب اندلس و مغرب زمین نیز به عنوان یکی از مبلغان اصلی اسماعیلیان شناخته می‌شود؛ و محتوای اشعار او سرتاسر نمود عقاید اسماعیلیه است؛ عقایدی چون امامت، وصایت، ناطق، داعی، عهد، تأویل، عصمت، ظهر و بطن و جز آن از میان این عقاید، نظریه «دور» که یکی از مشخصه‌های اصلی اسماعیلیه است در دیوان این شاعر نیز به انحای مختلف مطرح شده است. و جستار حاضر در پی پاسخ‌گویی به سؤالهای مطرح در این زمینه است؛ از جمله:

1. آیا تنها لفظ «دور» در اشعار این شاعر مطرح شده یا ابن‌هانی جوانب مختلف این نظریه را در دیوانش مطرح کرده و فروع مربوط به آن را نیز بیان کرده است؟
2. این نظریه در مقایسه با سایر اعتقادات شیعی ابن‌هانی در چه سطحی قرار دارد؟
3. با توجه به این پرسشها، فرضیه زیر مطرح می‌شود:

ابن هانی نه تنها واژه «دور» را در دیوان مطرح کرده بلکه فروع مربوط به آن چون: ناطق، وصی، عهد، امام، تأویل را نیز تبیین کرده است. اما در مقایسه با سایر اعتقادات شیعی از بسط و تفضیل کمی برخوردار است.

1- پیشینه پژوهش

تحلیل اشعار شعرا از منظر دینی و عقیدتی، حوزه‌ای است که درباره آن مقالات و کتابهایی زیاد نگاشته شده است؛ علی‌الخصوص در عرصه اقتباسهای قرآنی. در زمینه اشعار ابن هانی نیز مقالات و کتابهایی نگاشته شده که در بخشی از این پژوهشها به بررسی مضامین و آیات قرآنی، افکار اسماعیلیه پرداخته شده است؛ از جمله در مقالات دکتر محمدرضایی، دکتر شیبانی، دکتر زاهد علی؛ اما نمود نظریه «دور» در اشعار این شاعر، به شکل مستقل مورد بررسی قرار نگرفته است؛ پژوهشهایی که در این زمینه انجام شده به دو دسته تقسیم می‌شود: در بخش اول؛ تنها به تبیین نظریه «دور» اسماعیلیه و مباحث مربوط به آن پرداخته شده است بدون اینکه این نظریه در دیوان شاعری تبیین شود از جمله:

1. صدیقه رحیمی ثابت، امامت از دیدگاه فرقه اسماعیلی؛

2. علیرضا روحی میرآبادی، هفت «دور» تاریخ مقدس بشری از دیدگاه اسماعیلیان.

در بخش دوم؛ تنها اشاره‌ای گذرا به عقاید اسماعیلیه در اشعار این شاعر شده؛ از جمله:

1. عبید نجم، منیر، الموروث الدینی فی شعر ابن هانی الأندلسی؛

2. علی، زاهد، تبیین المعانی فی شرح دیوان ابن هانی الأندلسی المغربي.

بنابراین نگارنده با توجه به اهمیت این موضوع و لزوم تبیین صحیح آن برای فهم بهتر اشعار این شاعر به تطبیق این نظریه بر اشعار این شاعر پرداخته و جوانب مختلف آن را مورد بررسی قرار داده است و اذعان دارد که این نظریه و مباحث مطرح شده در مورد آن به هیچ وجه از دید شیعه دوازده امامی مورد تأیید نبوده و هدف از نگارش مقاله پیشرو تأیید این نظریه نیست.

2- زندگی‌نامه ابن هانی

ابوالقاسم محمد بن هانی بن محمد بن سعدون معروف به ابن هانی‌الاندلسی در سال 320 یا 326 ه. ق. در «سکونم یکی از روستاهای اشبیلیه به دنیا آمد. (فروخ، 1984م: ج 4، ص 267/ ابن الخطیب،

1319ق: ج 12، ص 22) و در محیط سرشار از علم و ادب آنجا بزرگ شد. (الفاخوری، 1383ش: ص 828) و در مراکز علم و ادب به یادگیری پرداخت.

ابن هانی، ابتدا به مروانیان پیوست ولی به آنچه که می‌خواست، دست نیافت به همین خاطر عازم «مغرب» شد و به فاطمیان ملحق شد و به مدح آنان پرداخت. او همچنین به دیدار جعفر بن علی و برادرش، یحیی رفت و در طی قصایدی آنها را مدح کرد. اکثر ادبا او را جزو شعرای طبقه اول اندلس قرار می‌دهند و این خود گواه جایگاه والای او در شعر است. اما در مورد مرگ او، گویند که در مسیر خود به «مصر» در «برقه»¹ فوت کرده است و مورخان در مورد علت آن اتفاق نظر ندارند. (فروخ، همان: ص 267) بعد از این که خبر مرگ ابن هانی به معز رسید، بسیار تأسف خورد و گفت: ما امید داشتیم که به وسیله ابن هانی بر شعرای شرق فخر بفروشیم اما تقدیر مانع این امر شد. (ابن خلکان، 1977م: ص 421)

3- تعریف «دور»

در اصطلاح اسماعیلیان، «دور» به مدت زمانی معین اطلاق می‌شود که در آن یک رسول که به وی ناطق نیز می‌گویند و وصی او که به وی اساس می‌گویند و هفت امام مستقر یا اصلی یکی پس از دیگری به امامت می‌رسند. در طی این مدت ممکن است چند امام مستودع یا امانتی به طور موقت به امامت برسند. در هر «دور» یک امام مقیم و یک نفر به عنوان متمم «دور» انتخاب می‌شود.

این مدت زمانی به شش پیامبر صاحب شریعت اختصاص دارد و سایر پیامبران، هر کدام تحت نظر امام آن «دور» و شریعت آن ناطق قرار می‌گیرند. بر طبق این عقیده هفت ناطق که عبارتند از آدم (ع)، نوح (ع)، ابراهیم (ع)، موسی (ع)، عیسی (ع)، و محمد (ص) و قائم القیامة، هریک «دوره» زمانی خاصی دارند و از میان شش ناطق نخست اولوالعزم هستند و هر کدام شریعتی آورده‌اند که شریعت ناطق پیشین را نسخ می‌کند. به آنها اصحاب شرایع می‌گویند.

بر این اساس، اسماعیلیان معتقدند شجره امامت از زمان هبوط آدم (ع) شروع شده و تا روزگار ما ادامه یافته است. از این رو، در برخی منابع اسماعیلیه به طور مفصل به آغاز خلقت و امور الهی و روحانی مربوط به آن پرداخته شده است، چنانکه در رسائل اخوان الصفا مسائل آغاز خلقت و حوادث مربوط به نبوت حضرت آدم (ع) به طور مشروح مورد بحث قرار گرفته است. (روحی میرآبادی، 1387ش: ص 170-172)

4- دوره‌ای بودن تاریخ مقدس دینی

عقاید اسماعیلیه درباره امامت با نظریه «دوره‌ای بودن تاریخ مقدس دینی» آنان ترکیب شده است که با دوره‌های پیامبران مختلف الهی تطبیق دارد و مورد تأیید قرآن است. براساس این نظریه، اسماعیلیان قدیم معتقد بودند که تاریخ بشر در «هفت دوره» هر یک با طول زمانی معین، به پایان می‌رسد. هر دوره با پیامبری که آورنده وحی و شریعت است، آغاز می‌شود و دارای مردمی با سنتها، روشها، راه‌های معشیت و دینهای مختلف است و چون آدم (ع) در دوره ما می‌زیسته ما را بنی آدم می‌گویند. هر دوره هزار سال است و هر هفت هزار سال قیامت برپا می‌شود و بعد از هفت دور قیامت، قیام قیامت‌ها رخ می‌دهد. مردم در هر دوره مطیع دو حکم هستند: نخست حکم شریعت و دنیا که نسبت انسانها به یکدیگر است و حاکمان آنها پیامبران هستند و حکم دیگر قیامت و آخرت است که در واقع نسبت انسان با خداوند است و حاکمان آن قائمان قیامت به شمار می‌آورند.

در دوره نخست مردم از حس و خیال اثر می‌پذیرند. پیغمبر مطابق با فهم مردم شریعتی وضع می‌کند؛ سپس این دوره به پایان می‌رسد و دوره کمال آغاز می‌شود. در اینجا است که امام می‌آید و بر همه ادوار قبلی سیطره می‌یابد. حقایق را بازگو می‌کند و معارف حسی، وهمی و خیالی، روحی الهی می‌یابند. بر اساس این نظریه در شش دوره اول تاریخ بشر، شش ناطق ظهور کرده‌اند. ناطقان همان پیغمبران اولوالعزم بودند از حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی (علیهم السلام)، و حضرت محمد (ص) همزمان با ناطق هر دوره یا قبل از آن، امام مقیم وجود دارد که در واقع مربی ناطق هر دوره محسوب می‌شود. امامان مقیم این شش دوره عبارتند از: هنیر، هود، تارح، اُد، خزیمر و ابوطالب. هر ناطق (پیغمبری) وصی و جانشینی دارد که «اساس» و «صامت» نیز نامیده می‌شود که در حال حیات ناطق از علم او بهره‌مند بوده است. بنابراین وصی حضرت آدم (ع)، شیث بود. وصی حضرت نوح (ع) سام، وصی ناطق سوم یعنی حضرت ابراهیم (ع)، حضرت اسماعیل (ع)، وصی ناطق چهارم یعنی حضرت موسی (ع)، هارون یا یوشع، وصی ناطق پنجم حضرت عیسی (ع) شمعون الصفا (بطروس) و وصی ناطق ششم یعنی حضرت محمد (ص)، امام علی (ع) بود.

هر امامی که به مقام اساس می‌رسد ممکن است مستقر و مستودع باشد و در پی هر اساس به ترتیب هفت امام می‌آمدند که اتما نامیده می‌شدند و در هر دوره‌ای یا فقط در دوره ششم، هفتمین امام به مرتبه ناطقی می‌رسد و با تکالیف خاص، پیامبر ناطق بعدی می‌گردد. در کنار این سلسله اصلی امامان که امامان

مستقر نامیده می‌شوند ممکن است یک تا هفت امام مستودع نیز وجود داشته باشد. امامان در هر دوره به منزله حافظان و نگهبانان حقیقی کتابهای شریعت هستند. امام هفتم در هر دوره یا فقط در دوره ششم که به مرتبه ناطقی ارتقا می‌یابد، شریعت ناطق قبلی را نسخ و دوره جدیدی را آغاز می‌کند.

در رابطه با دوره ششم اسماعیلیان چنین معتقد هستند که این دوره با رسالت حضرت محمد(ص) آغاز می‌شود. امام مقیم این دوره جناب ابوطالب است و اساس و وصی، علی ابن ابی طالب(ع) است. در این دوره دو گروه امام حضور داشتند. امامان مستقر که هفت نفر می‌باشند و امامان مستودع. بر اساس برخی انشعابات اسماعیلی، امام علی(ع)، سر سلسله امامان مستقر محسوب می‌شود در نتیجه امام حسن(ع)، امام مستودع محسوب می‌شد و پس از او امام حسین(ع)، محمد بن علی(ع)، جعفر بن محمد(ع)، اسماعیل بن جعفر و محمد بن اسماعیل، امامان مستقر محسوب می‌شوند.

اما اگر طبق نظریه دیگری از اسماعیلیان، امام علی(ع) را اساس دوره قرار دهیم سلسله امامان از امام حسن(ع) آغاز می‌گردد و امام مستقر محسوب می‌شود. در هر صورت آنچه که مسلم است در این دوره، محمد بن اسماعیل امام هفتم دوره، امام هشتم، اساس، صامت، وصی و ناطق دوره بعدی یعنی دوره هفتم که دوره معادی آخر نامیده می‌شود، است.

در واقع اسماعیل بن جعفر آخرین امامی بود که ظاهر بود، زیرا محمد بن اسماعیل پس از روی آوردن شیعیان به امامت امام موسی کاظم(ع) پنهان گشت و با پنهان شدن او «دوره ستر» یا «دوره امامان مستور» آغاز گشت و از همین دوره ظهور داعیان نیز آغاز می‌گردد. محمد بن اسماعیل، پس از ظهورش «ناطق هفتم» و مهدی یا قائم خواهد بود و بر دوره معادی آخر حکمرانی خواهد کرد و به عنوان آخرین امام، مرتبه اساس و ناطق در او یکی می‌شود و با ظهور او دوره پایانی جهان آغاز می‌شود. هر چند که محمد بن اسماعیل از پیامبران ناطق است؛ اما شریعت جدیدی را اعلام نمی‌کند و تنها حقیقت باطن شرایع پیشین را آشکار خواهد ساخت. حقایقی که تاکنون به صورت ناقص و تنها برای خواص فاش شده است.

بنابراین در این دوره پیش از آن که جهان به آخر برسد، حقایق از هر رمز و رازی خارج شده و برای تمامی جهانیان معلوم می‌شود و دوره معرفت و علم روحانی محض شروع می‌شود به طوری که در این عصر دیگر نیازی به ظاهر شرایع نیست و امام ناطق محمد بن اسماعیل به عدالت بر

جهان فرمان خواهد داد و عالم جسمانی را به پایان می‌رساند. او قائم القیامة، امام روز رستاخیز است و «دور» او پایان زمان و عصر تاریخ بشریت خواهد بود. (رحیمی ثابت، همان)

5- تطبیق نظریه «دور» بر اشعار ابن هانی

براساس اعتقاد اسماعیلیه، معز، چهاردهمین امام دوره کشف است و ادامه دهنده راه تمام انبیای گذشته هست. (عبید نجم، بی تا:ص 45) از این رو ابن هانی در بخشهای مختلف دیوان، معز را در جایگاه انبیا پیشین قرار می‌دهد و صفات آنان را به او نسبت می‌دهد:

5-1: حضرت آدم (ع)؛ ناطق «دور» اول

این «دور» از هبوط آدم (ع) شروع می‌شود و تا ابتدای طوفان نوح (ع) ادامه دارد و به آن «دور» تکوین گویند. ناطق آن آدم (ع) است. این «دور» دو اساس دارد: هابیل و شیث. اولی به دست برادرش قابیل کشته شد و مقام او بعد از مرگش به شیث رسید.

امام مقیم در عهد آدم (ع)، هنید بود و حجت‌هایش دوازده تن هستند و از جمله آنها ابلیس است که اذعان به آدم (ع) را رد کرد. در «دور» آدم (ع) نقبای دینش به طور ظاهر دعوت به توحید خداوند تعالی می‌کردند و به ظاهر شریعت عمل می‌کردند. ائمه «دور» آدم (ع) به تبلیغ حدود باطنی دینش می‌پرداختند. برخی منابع اسماعیلی اشاره می‌کنند که نزدیک شصت امام قبل از آدم (ع) بودند و آخرینشان هنید است و ملک بن متوشلخ متهم این «دور» شمرده می‌شود. (روحی میرآبادی، همان:ص 187)

قصیده «أَسْبِرْ خَطِيبًا بِأَلَانِهِ»، به مانند دیگر قصائد دیوان به ثنا و مدح خلیفه فاطمی - معز - اختصاص داده شده است. ابن هانی در این قصیده به مرحله دوم از تاریخ مقدس دینی اسماعیلیان و ناطق این دوره یعنی حضرت آدم (ع) اشاره کرده و داستان بخشیده شدن او را مطرح می‌کند؛ و معتقد است که خداوند به خاطر ائمه (ع)، از خطای حضرت آدم (ع) گذشت کرد. البته در تحلیل اشعار ابن هانی باید به ساختار فکری او به عنوان شیعه اسماعیلیه توجه کرد؛ زیرا او شیعه اسماعیلی است و فاطمیان و معز را ادامه سلسله امامت می‌داند و آنها را از سلاله حضرت فاطمه زهرا (ع) می‌شمارد:

لِأَدَمَ مِنْ سِرِّكُمْ مَوْضِعٌ بِهِ اسْتَوْجَبَ الْعَفْوَ لَمَّا عَصَى

(ابن هانی، 1400ق: ص 25)

« حضرت آدم (ع) نیز به خاطر آگاهی از این راز بود که مستحق گذشت خداوند شد، آنگاه که از فرمایش سرپیچی کرد.»

2-5: حضرت نوح (ع)؛ ناطق «دور» دوم

بر اساس نظریه «دور» اسماعیلیه، «دور» دوم از طوفان نوح آغاز و تا تولد ابراهیم (ع) ادامه یافت. ناطق این «دور» نوح (ع) است و او شریعت آدم (ع) را نسخ کرد. نوح (ع)، نخستین پیامبر اولی العزم است. (روحی میرآبادی، همان:ص 187-188) ابن هانی نیز در بیت زیر به «دور» دوم تاریخ مقدس بشری اسماعیلیان اشاره می کند و با خطاب به معزّ - خلیفه اسماعیلی مذهب فاطمیان - می گوید: اگر تو در جایگاه نوح (ع) قرار می گرفتی، تمام مردمان آن زمان مطیع فرمان و آیینت می گشتند و برخلاف نوح (ع) که نتوانست در طول مدت زمان زیادی همگان را به صراط مستقیم هدایت کند، نور روحانی وجود تو که بر گرفته از تمام انبیای پیشین است، همگان را شیفته تو و آیینت می کرد و نور هدایت را در همه جا بسط می داد:

أَوْ كُنْتُ نُوحًا مُنْذِرًا فِی قَوْمِهِ مَا زَادَهُمْ بِلُغَائِهِ تَضَلِيلًا

(ابن هانی، همان:ص 273)

«یا اگر (در جایگاه حضرت نوح (ع)) که نصایحش بر قوم گمراهش سودی نبخشید، قرار می گرفتی؛ (هرآینه هدایت می یافتند).»

3-5: حضرت موسی (ع)؛ ناطق «دور» چهارم

ناطق «دور» چهارم، حضرت موسی (ع) است که شریعت ابراهیم (ع) را نسخ کرد. و در وسط سایر ناطقان قرار گرفته است. سه ناطق پیش از او آدم (ع)، نوح (ع)، ابراهیم (ع) و سه تا بعد از او عیسی (ع)، محمد (ع) و قائم القیامة بودند. (روحی میرآبادی، همان:ص 189) ابن هانی با اقتباس از آیات سورة طه به این دوره اشاره کرده است؛ در قرآن کریم آمده است: ﴿وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ (طه-9/12) «آیا سرگذشت موسی به تو رسیده است؟ هنگامی که آتشی دید، پس به خانواده اش گفت: درنگ کنید؛ بی تردید من آتشی دیدم [می روم] شاید شعله ای از آن را برایتان بیاورم یا نزد آتش [برای

پیدا کردن راه] راهنمایی بیابم. چون به آن آتش رسید ندا داده شد: ای موسی! به یقین این منم پروردگار تو، پس کفش خود را از پایت بیفکن؛ زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی.»

ابن هانی مضمون این آیه را به شکل کامل در شعر خود آورده است اما نکته ظریفی که در این آیه وجود دارد این است که وجود معز را برگرفته از شعله آتشی می داند که حضرت موسی (ع) به واسطه آن راه خویش را یافت؛ در این تشبیه دو ویژگی در مشبه به، لحاظ شده است؛ 1. هدایت گری 2. مقدس بودن. و با این تشبیه وجود معز را چراغ هدایتی می داند که پیروانش را به مقصود می رساند:

مِنْ شُعْلَةِ الْقَبَسِ الَّتِي عُرِضَتْ عَلَيَّ مُوسَى وَقَدْ حَارَتْ بِهِ الظُّلُمَاءُ

(ابن هانی، همان: ص 12)

«وجود او از شعله آتشی است که بر حضرت موسی (ع) عرضه شد. موقعی که تاریکی و ظلمت، حضرت را در حیرت و سرگشتگی انداخت.»

4-5: حضرت مسیح (ع)؛ ناطق «دور» پنجم

ناطق «دور» پنجم، حضرت عیسی (ع) است که اساسش شمعون الصفا است. در «دور» پنجم پیامبران دیگری چون هارون، طالوت، داود، سلیمان، یونس، عمران، زکریا و یحیی (علیهم السلام) بوده اند که همه بر شریعت عیسی (ع) تأکید داشتند. (روحی میرآبادی، همان: ص 189-190) در ابیات زیر نیز ابن هانی به انتقال نور امامت از «دور» پنجم اشاره کرده است و معتقد است که نور وجودی حضرت مسیح (ع) در معز دمیده شده و او به عنوان چهاردهمین امام فاطمی، برکت وجودی حضرت مسیح (ع) را نیز داراست:

سَعَى بُنُورِ اللَّهِ بَيْنَ عِبَادِهِ تَلُتَضِيَّ بُرْهَانًا لَهُمْ وَ تَلُوحَا
وَجَدَ الْعِيَانُ سَنَّاكَ تَحْقِيقًا وَ لَمْ تُحِطِ الظُّنُونُ بِكُنْهِهِ تَصْرِيحًا
أَخْشَاكَ تُنْسِي الشَّمْسُ مَطْلَعَهَا كَمَا أَنْسَى الْمَلَائِكُ ذِكْرُكَ التَّسْبِيحًا
صُوِّرَتْ مِنْ مَلَكُوتِ رَبِّكَ صُورَةً وَأَمَدَهَا عِلْمًا فَكُنْتَ الرُّوحَا
أَقْسَمْتُ لَوْلَا أَنْ دُعِيتَ خَلِيفَةً لَدُعِيتَ مِنْ بَعْدِ الْمَسِيحِ مَسِيحًا²

(ابن هانی، همان: ص 74)

«در میان بندگان خود با نور الهی حرکت می کند تا چون برهانی [بر حقانیتش] بر آنان بدرخشد. چشمان، نور حقیقت تو را درک کرد اما عقلها بر کُنه و ذات او احاطه نیافت. بیم آن دارم

که خورشید دیگر جایگاه طلوع خویش را به خاطر تو به یاد نیاورد همانطور که یاد تو، فرشتگان را از تسبیح غافل کرد. خداوند تو را از ملکوت خویش آفرید و بر روح تو از علم خویش دمید. به خدا سوگند، که اگر تو جانشین نبوت نامیده نمی شدی، هر آینه مسیح دوم نامیده می شدی.»

5-5: حضرت محمد(ع)؛ ناطق «دور» ششم

«دور» ششم از ابتدای بعثت حضرت محمد(ص) شروع می شود و با ظهور قائم القیامة به پایان می رسد. ناطقان گذشته اشاره هایی به «دور» حضرت محمد(ص) داشته اند. پیامبر اسلام سید ناطقان، جمع کننده فضائل و خاتم آنها است. ویژگی عمده «دور» محمد(ص) این است که به هیچ وجه نسخ نخواهد شد و قائم القیامة که در «دور» هفتم می آید، هیچ تغییری در آن نمی دهد. «دور» محمد(ص) آخرین ادوار اصحاب شرایع است و در این «دور» کمال به پایان می رسد و مقدر است که «دور» محمد(ص) از نظر مدت بزرگ ترین ادوار باشد و مقدر است که ائمه در این «دور» بسیار باشند و آخر آن به قیامت موعود برسد.

در «دور» اسلام، حضرت رسول(ص) مسئولیت ابلاغ وحی یا تنزیل را بر عهده داشت و حال آنکه حضرت علی(ع) مسئولیت تأویل آن را عهده دار بود. لذا علی(ع) را صاحب تأویل می نامیدند و ایشان دارنده تأویل حقیقی اسلام بعد از پیامبر محسوب می شد. این وظیفه پس از علی(ع) بر عهده امامان علوی گذاشته شد. پس از فوت پیامبر گرامی اسلام(ص) و به شهادت رسیدن حضرت علی(ع) که از نظر اسماعیلیان اساس این دوره شمرده می شد، چند گروه از امامان که هر کدام از هفت امام تشکیل شده، به امامت رسیدند: گروه اول: ائمه، گروه دوم: خلفاء، گروه سوم: اشهاد. (روحي میرآبادی، همان:ص 190-192)

ابن هانی در بیت زیر به «دور» هفتم و ناطق این «دور»؛ یعنی حضرت محمد(ص) اشاره کرده و معز را خلیفه ای می داند که نور این ناطق در وجود او دمیده شده و او را تمثیلی از حضرت محمد(ص) و یارانش را چون یارن رسول اکرم(ص) می داند:

و کَانَمَا أَنْتَ النَّبِيُّ مُحَمَّدٌ و کَانَمَا أَنْصَارُكَ الْأَنْصَارُ

(ابن هانی، همان:ص 146)

«گویا تو و یارانت، تمثیلی از رسول اکرم(ص) و اصحابش هستی.»

5-6: ناطق و وظیفه تأویلی امام

بنابر عقیده اسماعیلیان، ناطقان کسانی هستند که برای هدایت مخلوقات و تنظیم مبدعات و بیان شرایع و احکام و تبلیغ و انذار و شهادت فرستاده شدند. نسبت ناطق به امام همچون نسبت خورشید است به ماه. همان گونه که ماه نور خود را از خورشید می گیرد. امام نیز از ناطق تأثیر می پذیرد. ناطق با ظاهر شریعت، و وصی یا اساس به باطن دعوت می پردازد، و ائمه بین هر رسول و رسول بعدی می آیند و این سنت تا قیام قائم تداوم دارد، در واقع ناطق صاحب «دور» می باشد.

در واقع ناطق کسی است که رتبه تنزیلی احکام توسط او به مردم ابلاغ می شود و در جامعه گسترش می یابد، اما، اساس، عهده دار مرتبه تأویل احکام بوده و امام ظاهر و باطن شریعت را بر عهده دارد. (روحی میرآبادی، همان:ص 172) قرآن پژوهان و مفسران بسیاری از گذشته تاکنون در پی عرضه تعریف و یا تحلیل تأویل بوده اند. برخی تأویل را مترادف تفسیر، گروهی تأویل را خلاف ظاهر آیات، عده ای حقیقت آیات و جز آن تعریف کرده اند. این تنشها تنها در میان مفسران فرقه های اسلامی نیست، بلکه میان قرآن پژوهان هم مذهب نیز جاری است.

اسماعیلیه در میان فرقه های اسلامی شاید تنها گروهی باشند که میان دانش پژوهان ایشان، در تأویل، ناهمخوانی به چشم نمی خورد. این هم سویی دانشمندان اسماعیلی در تأویل، از سویی نشان از پایه های بسیار محکمی دارد که تأویل بر آن بنا شده است به گونه ای که در گریه های علمی گوناگون آنها در حاشیه مسأله است و هیچ گاه به صورت مسأله که همان تأویل است کشانده نمی شود، و از سویی دیگر حکایت از خمود مباحث نظری در فرقه باطنیه و یا تقلیدپذیری دانشمندان متأخر آنها دارد.

تأویل در نگاه بسیاری از نویسندگان اسماعیلی دو معنی دارد: 1. معنای لغوی 2. معنای اصطلاحی. در «دیوان المؤید» تأویل بازگرداندن هر چیزی به اصل آن معنی شده است. اصطلاح تأویل در منظر اسماعیلیه با مثل و ماثول و ظهر و بطن بسیار در هم تنیده است. باطن آیات همان ماثول آیات است و تأویل آیات همان بطون آیات. بنابراین آنچه به عنوان بطون آیات قرآن معرفی می شود در حقیقت تأویل آیات است.

یکی از مباحث اخلاقی در مقوله تأویل، امکان دست یابی به تأویل است. برخی تأویل آیات را ویژه خدا می دانند و دیگران را از تأویل آیات ناتوان معرفی می کنند، گروهی تأویل آیات را برای

پیامبر امکان پذیر می‌دانند و عده‌ای تأویل را به معصومین (ع) اختصاص می‌دهند. باطنیه در شمار فرقه‌هایی هستند که علم تأویل را ویژه معصومین (ع) می‌خوانند. علم تأویل، علمی است که در میان اهل بیت (ع) به ودیعت گذاشته شده و آنها با هر ملتی به اندازه توان و فهم ایشان سخن می‌گویند. افزون بر معصومین (ع)، برخی دیگر از خواص نیز از قدرت تأویل برخوردار هستند؛ مانند: حجت، داعی کبیر و داعی مطلق، اما تأویل داعیان بایستی پیش از مطرح شدن از سوی وصی مورد تأیید قرار گیرد، به همین جهت در دوره فاطمیان داعی پیش از بروز نظریات خویش آنها را به تأیید امام می‌رساند و امام با اصطلاحاتی اجازه تأویل در بیت الحکمه را به داعی می‌داد.

امام، اساس، قائم، حجت، داعی کبیر و داعی مطلق در نظام فکری اسماعیلیه از کسانی هستند که صلاحیت تأویل دارند. این گروه باید از سوی تمامی اسماعیلیان الگوی تأویلی باشند. عوام نمی‌توانند به تأویل آیات راه یابند، باید تأویل درست را از راسخان در علم آموخت. راسخان در علم ممکن است به جهاتی چون تأثیر زمان و مکان و جز آن در تأویل آیات هم‌سو نباشند؛ چنان که میان تأویلات «المجالس المؤیدیه» و «المجالس المستنصریه» تفاوت فاحشی است.³

در بسیاری از متون اسماعیلی پیامبر (ص) صاحب تنزیل و علی (ع) وارث تأویل معرفی شده است و اساس، امام، وصی، حجت، داعی کبیر و مطلق، دانش آموختگان علی (ع) هستند. دلیل باطنیان بر امکان تأویل برای غیر خداوند آیه شریفه «و ما یعلم تأویله إلا الله والراسخون فی العلم قالوا آمنا به...» است. (بهرامی، 1381ش: ص 178-199)

اصل تأویل و صاحبان تأویل در بخشهای مختلف از دیوان ابن هانی وارد شده است؛ برای نمونه در ابیات زیر امامان (ع) را صاحبان تأویل معرفی می‌کند؛ یعنی آنان بر معانی و مفهوم اصلی و حقیقی آیات قرآن، آگاه هستند. ابن هانی با افزودن کلمه «أهل» به واژه‌های بعدی به تبیین این اصل می‌پردازد که خداوند، تأویل قرآن را به حضرت محمد (ص) آموخت و حضرت محمد (ص) به جانشین و وصی خود حضرت علی (ع) و حضرت علی به فرزند خود امام حسن (ع) آموخت و امام حسن (ع) به برادر خود امام حسین (ع) یاد داد و این گونه علم تأویل یک به یک به آخرین امام رسید و دیگر مردمان به قدر فهم خود از تأویل آیات قرآن که توسط امامان انجام می‌شود، استفاده می‌کنند (علی، 1352ش: ص 53):

أَهْلُ النُّبُوَّةِ وَالرَّسَالَةِ وَالْهُدَى
فِي الْبَيْنَاتِ وَسَادَةِ أَطْهَارِ
وَالْوَحْيِ وَالْأَوَّلِ وَالْآخِرِ
وَالْتَّحْلِيلِ لَا خُلْفٌ وَلَا إِنْكَارُ

(ابن هانی، همان:ص 150)

ابن هانی در بخش دیگری از دیوان خود، دشمنان و غاصبان حق اهل بیت (ع) را مورد خطاب قرار می دهد و با استفهام انکاری، دشمنان ائمه (ع) را که در واقع امویان و عباسیان هستند، از درک آیات قرآن عاجز می داند و می گوید که قرآن دارای تأویلی است که خداوند تنها به امامان قدرت درک این تأویلات و انتقال آن به دیگر مردمان را داده است. و امویان و عباسیان که دعوی حقانیت و وصایت می کنند تنها معنای ظاهری قرآن را می دانند و از درک معنای واقعی آیات عاجز هستند:

مَاذَا تُرِيدُ مِنَ الْكِتَابِ نَوَاصِبُ⁴
وَلَهُ ظُهُورٌ دُونَهَا وَبُطُونُ

(ابن هانی، همان:ص 356)

«دشمنان اهل بیت (ع)، چه چیزی می خواهند از قرآن بفهمند؟ [آنان از فهم آیات قرآن عاجزند؛ زیرا] قرآن ظاهر و بطن دارد.»

در ادامه ابن هانی، عدم درک اسرار نهانی را دلیل اصلی می داند که موجب شده همگان از علم تأویل بهرمنند نباشند:

إِذَا كَانَتِ الْأَبَابُ يَقْصُرُ شَأُوهَا
فَطَلَمُ لِسِرِّ اللَّهِ إِنْ لَمْ يُكْتَمِ

(ابن هانی، همان:ص 326)

«اگر خِرَدِها را حد و اندازه ای است؛ [و همگان قادر به درک امور نهانی نیستند]، پوشیده نبودن اسرار عالم غیب، [از عموم مردم] امری غیر ممکن است.»

نکته قابل توجهی که ابن هانی در مورد علم تأویل مطرح می کند، مربوط به شبهه ای است که مطرح شده و علم تأویل را همان کفایت و پیشگویی دانسته اند؛ اما ابن هانی به صراحت این شبهه را رد می کند و علم تأویل را فضیلتی می داند که از سوی خدا به امامان ارزانی شده است:

وَكُنْزًا مِنَ الْعِلْمِ الرَّبُّوبِيِّ إِنَّهُ
هُوَ الْعِلْمُ حَقًّا لَا الْقِيَافَةَ وَالزَّجْرُ

(ابن هانی، همان:ص 135)

«علمی که از سوی خدا ارزانی شده و آن علمی راستین است و به هیچ وجه کفایت و پیشگویی نیست.»

5-7: معزّ چهاردهمین امام اسماعیلیان دوره کشف

اسماعیلیه یکی از فرقه‌های شیعه است که در ابتدا به دو شاخه اسماعیلیه خالصه و مبارکیه تقسیم شد که به اینها اسماعیلیه نخستین می‌گویند اما بعدها به شاخه‌های متعدد دیگری چون مستعلیه، نزاریه و جز آن تقسیم شده که در این بخش سلسله امامان هر فرقه بیان خواهد شد.

الف - سلسله نخستین امامان اسماعیلی: در دوره کشف و ستر نخستین، ده امام وجود داشت که به ترتیب عبارتند از:

1. علی بن ابی طالب (ع) امام حسن مجتبی (ع) امام مستودع بودند 2. حسین بن علی (ع) 3. علی بن حسین (ع) 4. محمد بن علی (ع) 5. جعفر بن محمد (ع) 6. اسماعیل بن جعفر 7. محمد بن اسماعیل 8. عبدالله بن محمد 9. احمد بن عبدالله 10. حسین بن احمد.
- اما امامان اسماعیلی دوره خلافت فاطمیان در دوره کشف عبارتند از: 11. عبید الله المحمّدی، 12. القائم بامر الله 13. المنصور بالله 14. المعزّ لدین الله 15. العزیز بالله 16. الحاکم بامر الله 17. الظاهر الاعزاز دین الله 18. المستنصر بالله. (رحیمی ثابت، همان)

ابن‌هانی به عنوان شاعر مدافع فاطمیان در بخشهای مختلف دیوان به دفعات زیاد از معزّ به عنوان خلیفه و امام یاد می‌کند و صفات امامان چون عدالت، عصمت، شفاعت، علم غیب، و جز آن را به او نسبت می‌دهد و این امر بر اساس سازواره فکری اسماعیلیان است که خلفای فاطمی را سلاله امامان و ادامه‌دهنده راه آنان می‌دانند:

لَیْسَ لَهَا⁵ بِالْإِمَامِ الْمُعِزِّ أَمِنْ الْفَخْرِ، لَوْ فَخَرْتُ مَا كَفَى
هُوَ⁶ اسْتَنْ تَفْضِيلَهَا لِلْمُلُوكِ وَأَبْقَى لَهَا أَثَرًا فِي الْعُلَى

(ابن‌هانی، همان:ص22)

«حقیقتاً افتخار [این اسبها] به این است که [سوارشان] معزالدین الله خلیفه و پیشوای فاطمیان است؛ افتخاری که هیچ چیز با آن برابری نمی‌کند. او بود که برتری اسبها بر دیگر چهارپایان را به عنوان سنت و آیینی برای پادشاهان قرار داد و آن را جاودانه کرد.»

کل ساختار قصیده «و ابيض من سرّ الخلافة» در خدمت یک شخص است؛ یعنی معزّ و عقاید اسماعیلیه؛ به این صورت که ابن‌هانی به مدح و ستایش جوهر سردار معزّ پرداخته و تمام اقدامات او را در براندازی فتنه‌ها به تصویر می‌کشد. و دو بُعد از ابعاد شخصیتی جوهر را که در حقیقت نمادی از معزّ و

تشیع است نشان می‌دهد: 1. مقابله با دشمنان 2. بخشش نادمان؛ این قصیده در حقیقت تمثیلی است از نبرد جوهر با ابن‌واسول که در دید شاعر جدالی است میان مسلمانان و یزیدیان و سرانجام کار نیز پیروزی جوهر بر دشمنان است. امام بر خلاف امویان، شکست خوردگان را که اظهار ندامت می‌کنند، نابود نمی‌کند، بلکه آنان را می‌بخشد و با این کار عفو و گذشت و عطوفت اسلامی را نشان می‌دهد.

5-8: نظریه «دور» عامل کثرت مضمون مدح در دیوان

شهرت اصلی ابن‌هانی به مدایح او است که در این زمینه نفر اول در اندلس به شمار می‌رود. او در این اشعار، امیران و فرماندهان فاطمی را ستوده و به معز جایگاهی ویژه در این اشعار اختصاص داده است. و علت آن به افکار شیعه اسماعیلیه او برمی‌گردد که ابن‌هانی شدیداً به آنها معتقد و پایبند بود، به همین خاطر در صد بیشتر اشعار او را مدح تشکیل می‌دهد و هر کسی اشعار او را بخواند به راحتی می‌تواند به این امر پی ببرد. این درحالی است که بقیه اغراض شعری در شعر او از در صدی پایین‌تر برخوردار هستند و در میان قصائد مختلف پراکنده مطرح شده‌اند. به همین خاطر این اغراض باید در کنار هم بررسی شوند و امکان بررسی مستقل آنها نیست. (الطائی، 1426ق، 2005م: ص 73) این کثرت اشعار مدحی شاعر در مورد خلیفه فاطمی را باید بر اساس نظریه «دور» تبیین کرد؛ به عبارت بهتر بر اساس این نظریه، معز جزو ائمه «دور» هفتم و ادامه دهنده راه ائمه تمام ادوار گذشته است و با توجه به پایبندی شدید ابن‌هانی به مذهب اسماعیلی و نمود معز در دید او به عنوان امام فاطمی، قابل پیش بینی است که او در همه ساختار مضمونی شعرش، جایگاه وسیعی را به معز و دفاع از افکار دینی‌اش اختصاص دهد؛ با توجه به فراوانی اشعار مدحی تنها به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنیم:

وَأَهْوَنُ عَلَيْنَا بِسُخْطِ الزَّمَانِ	إِذَا مَا رَأْنَا بِعَيْنِ الرَّضَى
عَلَى لَهُ جُهْدُ نَفْسِ الشُّكُورِ	وَإِنْ قَصُرَتْ عَنْ بُلُوغِ الْمَدَى
وَشَرَفَنِي مَدْحُهُ فِي الْبِلَادِ	فَأَنْسَ عَنِّي بِطُولِ السُّرَى
أَسِيرُ خَطِيئَاتِي بِآلَائِهِ	فَأَنْضَى الْمَطَايَا وَأَنْضَى الْفَلَا
فَلَوْ أَنَّ لِلنَّجْمِ مِنْ أَفْقِهِ	مَكَانِي مِنْ مَدْحِهِ مَا خَبَا
وَلَوْ لَمْ أَكُنْ أَنْطَقَ الْمَادِحِينَ	لَأَنْطَقَنِي بِالسَّدَى وَالنَّدَى

(ابن‌هانی، همان: ص 24)

«چه آسان است برای ما خشم و نارضایتی روزگار، آنگاه که او [معز] با چشم رضایت بر ما نظر کند. بر من است که سپاس گزار او باشم، هرچند از عهده انجام آن به طور کامل بر نیایم. ستایش او مرا بزرگوار و عزیز در میان مردمان کرد و شتر نیرومندم را به سیرشانه برای رسیدن به او واداشت. چون خطیبی سخنور در همه جا ذکر نعمتها و بخششهایش را یادآور می شوم و به همه جا مسافرت می کنم. اگر ستاره، جایگاهی همانند من که ستایشگر او هستم [معز] داشت، هرگز غروب نمی کرد. اگر من زبان آورترین تمام شاعران مدح گوی نبودم، هرآینه او مرا با نیکی و احسان خویش به مدح و می داشت.»

9-5: داعیان ادوار

از نظر اسماعیلیان، عقاید، اندیشه های انسانها، معارف، احکام و آیات الهی و احادیث دارای دو مرتبه است: ظاهر و باطن. در واقع هر ظاهری را باطنی است و باطن، اصل و مصدر و ظاهر، مظهر آن است و هیچ ظاهری نیست که آن را باطنی نباشد و باطنی نیست که ظاهری نداشته باشد. بر اساس تعالیم اسماعیلیه، دو عالم ظاهر و باطن دائماً از کمال به نقصان و از نقصان به کمال می روند تا منتهی به عالم امر شوند که از آن تعبیر به لفظ «رکن» می کنند و سلسله وجود از مبدأ تا معاد این چنین نظم پذیرفته است. امام، مظهر امر و حجت او مظهر عقلی است که او را عقل اول یا عقل کل می خوانند و نبی مظهر نفسی است که آن را نفس کل گویند. زمان از نبی و شریعت و نیز از امام و دعوت او خالی نیست چنانکه روز از نور و شب از تاریکی تهی نمی باشد. همان طور که گفته شد اسماعیلیان، آیات قرآنی، احادیث و احکام شرع را دارای باطن می دانند به همین دلیل آنها را تأویل می کنند. ظاهر آنها را درست نمی دانند بلکه به باطن آنها می گرایند. بیشتر استدلال آنان مبتنی بر معانی است که همه کس را بر آنها دسترسی نیست و بشر محتاج به امام است تا آن معنی باطنی را روشن سازد. اینجا است که دلیل دیگر بر وجود امام و وجوب امامت آشکار می شود. در واقع اسماعیلیان معتقد هستند مردم نسبت به کمی و زیادی اطلاعاتشان درباره این معانی باطنی چند درجه می باشند، به عبارت دیگر ایشان خود را اهل ترتیب می دانند که مراتب هفتگانه آنان به این قرار است: مستجیب، مأذون، داعی، حجت، امام، اساس و ناطق. کسی که تازه به کیش آنان در آید مستجیب است، کسی که در طریق آنان راسخ می شد و اجازه سخن گفتن می یافت مأذون و هنگامی که به درجه دعوت می رسید داعی و هنگامی که به ریاست داعیان ارتقا می یافت حجت — یعنی

گفتار او حجت خدا بر خلایق است - نامیده می شود، کسی که به مرتبه ولایت می رسد و از معلم بی نیاز می گشت امام خوانده می شد پس از مرتبه امام به مقام وصایت و اساس می رسید و در آخرین مرتبه مقام ناطق را می یافت، هر امامی دوازده حجت داشت که چهار تن از آنان همیشه ملازم او بودند، هفت نفر دیگر مامور جزایر سبعة یعنی اقالیم هفتگانه بودند، (رحیمی ثابت: همان) ابن هانی نیز در بیت زیر به اصل «دعوت» اشاره کرده و معتقد است که معز - امام فاطمی چهاردهم «دور» هفتم - داعی مردم به سوی حق است، و نشان دهنده سیر مراتبی است که اسماعیلیه به آن معتقد می باشند و از مرتبه مستجیب شروع می شود و تا مرتبه ناطق ادامه دارد:

أَنْتَ الْوَرَى فَاغْمُرْ حَيَاةَ الْوَرَى بِاسْمِ مِنَ الدَّعْوَةِ مُشْتَقٌّ

(ابن هانی، همان: ص 233)

« تو خود یک امتی؛ پس به اندازه عمر همه آنان زندگی کن؛ و داعی آنان به سوی دین هدایت باش،»

عهد و میثاق یکی از فروع مباحث داعی و دعوت است و افرادی که تازه به کیش اسماعیلیه در می آمدند، تنها در صورتی که از آنان عهد و پیمان گرفته می شد، قابل پذیرش بود. (علی، همان: ص 53) ابن هانی در قصیده «جُنُودُ اللَّهِ غَضَبِي» از واژه «العهد» استفاده کرده و معتقد است که همه یاران و پیروان معز، همیشه بر عهد و پیمان خویش با او استوار هستند:

سَقَيْتَ فَلَا لُبَّ اللَّيْبِ مُعْطَشٌ لَدَيْكَ وَلَا كَافُورُهُ الْعَهْدِ تَسْنَخُ

(ابن هانی، همان: ص 87)

« همه خردهای خردمندان را سیراب کردی و عهد و پیمان گروندگان به آیین تو همیشه پابرجا است،»

10-5: اساس ادوار

جانشین هر پیامبر اولوالعزم به عنوان «اساس» آن «دور» شناخته می شود که به آن وصی یا صامت نیز گفته می شود و امامان هفت گانه بعدی از نسل او هستند، از آنجا که گاهی اساس در دوران رسالت و حضور رسول ناطق فوت می کرده و یا گاه به دلایل خاص در دوره ای رسول ناطق اساس دیگری در عرض اساس حاضر تعیین می کرده، تعداد امامان اساس در هر دوره بیشتر از تعداد

پیامبران شده است به عنوان مثال جناب اسحاق و اسماعیل دو اساس در دوره سوم بودند. (رحیمی ثابت: همان) بنابراین حتماً هر پیامبری، وصی‌ای دارد که عهده‌دار علم تأویل بعد از او است. همچنین باید توجه داشت که در عقاید اسماعیلیه در بعضی موارد عنوان وصی را بر امام نیز اطلاق می‌کردند؛ زیرا امام پیش از او را بر امر مردم وصیت و سفارش می‌کرد. (علی، همان:ص 54) چنانچه ابن‌هانی در بیت زیر نیز معز را با عنوان «وَصِيَّ الْأَوْصِيَاءِ» مورد خطاب قرار داده است و این اصطلاح بیانگر این است که معز چهاردهمین امام «دور» هفتم می‌باشد و پیش از او سیزده امام آمده و به تأویل شریعت اسلام پرداخته‌اند:

تَوَكَّلْ عَلَى الْوَصِيِّ الْأَوْصِيَاءِ وَ ذُوْنَهُ
صُدُورُ الْقَنَّا وَ الْمُرْهَفَاتُ الْبَوَاتِكُ

(ابن‌هانی، همان: 246)

«آیا امویان با وجود این که سپری از نیزه‌ها و شمشیرهای برآن در برابر آنان قرار دارد، قصد [صدمه زدن] بر معز را که خلیفه و امام مسلمانان است، دارند؟!»

5-11: نور امامت

علم ازلی همان «میراث» است که «میراث انبیا» و یا میراث نبوت نامیده می‌شود. در دودمان معنوی (روحانی) معصومین (ع) به نامهایی نظیر آدم، اخنوخ، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی (علیهم السلام) اشاره شده است. هریک از این انبیا، امامان را تعلیم می‌دهند.

همین اسامی در احادیث مربوط به میراث علم ازلی به چشم می‌خورد؛ اسامی انبیای مذکور، البته بدون ذکر امامان آنها، در دودمان طبیعی معصومین (ع) نیز وجود دارند و از نظر ما این دو دودمان هریک به ترتیب، جوانب باطنی و ظاهری انتقال نور امامت/نبوت را برمی‌نمایند.

لذا امامان شیعه (ع) به همراه پیامبران بزرگ در امتیاز برخورداری از نور ازلی ظاهر و باطن شریک هستند؛ نوری که جوهره اصلی آن، همان علم ازلی است. این علم پیش از آفرینش جهان مادی وجود داشته است و به خاطر این علم است که «اشباح» و «موجودات پاک» توسط وجودهای پیشین معصومین (ع) تعلیم یافته‌اند. از زمان آفرینش این جهان، در نتیجه انتقال نور امامت/نبوت، این علم از آدم گرفته تا سلسله انبیا و اوصیا تا منبع اصلی آنها [=معصومین (ع)] انتقال یافته است. این علم همچون میراث، از امامی به امام دیگر انتقال می‌یابد؛ امام محمدباقر (ع) فرمود: «این علم، میراث است، هیچ عالمی [=امام] از میان ما تا زمانی که این علم را به خلف خود انتقال نداده از دنیا نمی-

رود. «لذا این علم تا پایان زمان به خاطر غیبت آخرین امام باقی خواهد ماند. از این روست که امامان (ع) گنجینه‌های خدا روی زمین خوانده می‌شوند. گفته می‌شود که سینه (صدر) آنها، گنجینه علم الهی است.

گفته شده است که هر امامی پیش از اینکه از دنیا برود یکی از دستانش را روی سینه‌اش می‌نهد و دست دیگر خود را روی سینه امام بعد از خود (قرار می‌دهد) و به این گونه علم او به امام بعدی منتقل می‌گردد. همچنین ممکن است امام بعدی (خلف) دست خود را روی سینه امام پیشین (سلف) بگذارد و علم او را دریافت کند. البته مراد از علم، در اینجا علم نظری یا فکری نیست؛ علم امام، بخش مکمل وجود اوست؛ این علم به لحاظ وجودی، ذاتی امام است و اعضای فیزیکی و جسمانی امام در انتقال آن نقش دارند. (امیر معزی، 1392ش: <http://www.hawzah.net>)

ابن هانی نیز در بخشهای مختلف دیوان، بارها واژه «نور» را به کار برده است از جمله در صفحه 74 دیوان در قصیده «حَجَّتْ بَنَاتُ حَرَمِ الْإِمَامِ» از عبارت «نُورِ اللَّهِ بَيْنَ عِبَادِهِ» استفاده کرده است. و در قصیده «لَا إِمَامَ غَيْرَ ذِي النَّجَاحِ»، صفحه 243 دیوان از عبارت «نُورُ اللَّهِ فِيهِ مُشَارِكٌ» بهره برده است. و یا در قصیده «مَنَارُ الدِّينِ وَ غُرُوتُهُ»، به انتقال نور امامت اشاره کرده است. البته باید توجه داشت که او شیعه اسماعیلیه است و خلفای فاطمی و در رأس آنها معز را امام و ادامه سلسله امامت دوره کشف در «دور» هفتم می‌داند. و معتقد است که او نیز به مانند دیگر امامان به سرمنشأ این نور ازلی و الهی متصل و آگاه به اسرار نهان است:

و رُوحٌ هَدَىٰ فِي جِسْمٍ نُورٍ يُمِدُّهُ شُعَاعٌ مِنَ الْأَعْلَى الَّذِي لَمْ يُجَسِّمْ
و مُتَّصِلٌ بَيْنَ الْإِلَهِ وَ بَيْنَهُ مُمَرِّئٌ مِنَ الْأَسْبَابِ لَمْ يَتَصَرَّمْ
(ابن هانی، همان نص: 315)

«وجودی روحانی و هادی، در جسمی از نورانیت که از ملکوت اعلی نشأت می‌گیرد و بین او و خداوند، اتصالی و وصلی است محکم و جدایی‌ناپذیر.»

نتیجه گیری

با مطالعه اشعار ابن هانی از بُعد تأثیر عقاید اسماعیلیه بر آنها، به این نتیجه می‌رسیم که درصد بیشتر بخش معنایی اشعار او به عقاید اسماعیلیه اختصاص دارد و شاعر زبان شعر خود را عاملی برای نشر این عقاید قرار داده است. از میان این عقاید نظریه «دور» از اهمیت زیادی برخوردار است؛ زیرا یکی از ویژگیهای اصلی اسماعیلیه به شمار می‌رود و آنها مبدع این نظریه هستند. بر اساس این نظریه، تاریخ بشر از هفت دوره زمانی تشکیل شده و هر «دور» مختص یکی از انبیا است که با عنوان ناطق شناخته می‌شود؛ ناطق اول: آدم (ع)، ناطق دوم: نوح (ع)، ناطق سوم: ابراهیم (ع)، ناطق چهارم: موسی (ع)، ناطق پنجم: عیسی (ع)، ناطق ششم: محمد (ص) ناطق هفتم: قائم القیامة. ابن هانی تمام ویژگیهای این ناطقها را در ذات معز متجلی و نور آنان را جمع شده در ذات معز می‌داند و وظیفه تأویلی را بر عهده او می‌داند. همچنین فروعات مبحث «دور» چون داعی، اساس، نور، وصی نیز در شعر او مطرح شده است.

پی‌نوشتها:

1. برقه: نام قدیمی روستای مرج است که در صد مایلی بنگازی کنونی قرار دارد. (اليعلاوی، محمد، 1405هـ/1985م): ص 135
2. از دید ناقدان و پژوهشگران، به کارگیری شعر و توجه ویژه به ممدوحان، علت اصلی است که ابن هانی نزد معز از جایگاهی ویژه برخوردار است. او از صفات الهی برای ممدوحانش استفاده می‌کند و آنها را در جایگاه صالحان قرار می‌دهد. (رزیح، 2010م: ص 2)
3. عارف تامر در کتاب خود با عنوان «ابن هانی الأندلسی متنبی غرب» در بحث خود تحت عنوان «الغلو فی شعره»، تمام اتهامات کفر و زندقه را از ابن هانی مبرا می‌داند و اشعاری را که این حس را به خوانندگان منتقل می‌کنند، بر اساس اصول عقاید اسماعیلیان شرح توضیح می‌دهد و کسانی را که اتهام کفر به ابن هانی می‌دهند، افرادی ناآگاه به اصول شریعت اسماعیلیان می‌داند. ابیاتی همانند بیت زیر:
هُوَ عَلَّةُ الدُّنْيَا وَمَنْ خُلِقَتْ لَهُ وَلِعَلَّهَ مَا كَانَتْ الْأَشْيَاءُ (تامر، 1961م)
ترجمه: هر چیزی علتی دارد و او علت پیدایش دنیا و مخلوقات است.
4. دشمنان حضرت علی (ع)
5. مرجع ضمیر «ها»، واژه «الخِيُول: اسبها» است.
6. مرجع ضمیر «هو»، هم می‌تواند «معز لدین الله خلیفه فاطمی» و هم «طفیل بن عوف» شاعر و صاف دوره جاهلی باشد که در هر صورت معنای این بیت و ابیات ما بعد آن دستخوش تغییراتی می‌شود. البته با توجه به سیاق ابیات بعد بهتر است، واژه «الإمام معز» را مرجع ضمائر غایب قرار دهیم.
7. همزه استفهام از اول این بیت حذف شده است.

منابع و مآخذ

1. قرآن کریم.
2. ابن خطیب، محمد بن عبدالله (1375ق/1955م)، *الاحاطة فی اخبار غرناطة*، به کوشش محمد عبدالله عنان، قاهره.
3. ابن خلکان، (1977م)، *وفیات الأعیان*، دارصادر، بیروت.
4. ابن هانی الأندلسی (1400ق - 1980م)، *دیوان*، داربیروت، بیروت.
5. اسماعیل الطائی، ضفاف عدنان (1426ق - 2005م)، *شعر أبی الطیب المتنبی وابن هانی الأندلسی تحلیل وموازنه*، اشرف دکتر عباس مصطفی محمد الصالحی، رساله دکتورا، جامعه البغداد، بغداد.
6. امیر معزی، محمد علی (1387ش)، *حاملان گنجینه علم ربّانی*: <http://www.hawzah.net>
7. بهرامی، محمد (1381ش)، *اسماعیلیه و علوم قرآنی (2): تفسیر و تأویل و مثل وممثول*، فصلنامه پژوهشهای قرآنی، شماره 32، مشهد.
8. تاجبخش، پروین (1381ش)، *بازتاب افکار اسماعیلیه در آثار ناصر خسرو قبادیانی*، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره 52، شماره 164، ص 261-281.
9. تامر، عارف (1961م)، *ابن هانی الأندلسی متنبی غرب*، چاپ اول، منشورات دارالشرق الجدید، بیروت.
10. رحیمی ثابت، صدیقه، *امامت از دیدگاه فرقه اسماعیلیه*: <http://intjz.net/maqalat/sh-ehamat.htm>
11. رزیج، ستارجبار (2010م)، *الحضور الشعبي فی شعرا ابن هانی الأندلسی*، مجله القادسیه فی العلوم التربویه، مجلد 9، عدد 3-4.
12. روحانی، رضا (1381ش)، *قرآن و تأویل آن از دیدگاه ناصر خسرو*، مجله مطالعات اسلامی، شماره 58.
13. روحی میرآبادی، علیرضا (1387هـ)، *هفت «دور» تاریخ مقدس بشری از دیدگاه اسماعیلیان*، مجله مطالعات اسلامی: فلسفه و کلام، سال چهارم، شماره پیاپی: 81/2.
14. عبید نجم، منیر (بی تا)، *الموروث الدینی فی شعر ابن هانی الأندلسی*، جامعه بابل، کلیه التریبیه، مجله العلوم الانسانیة.
15. علی، زاهد (1352ش)، *تبیین المعانی فی شرح دیوان ابن هانی الأندلسی المغربي*، مطبعة المعارف، بیروت.
16. الفاخوری، حنا (1383س)، *تاریخ الادب العربی*، چاپ سوم، انتشارات توس، تهران.
17. فروخ، عمر (1984م)، *تاریخ الادب العربی*، چاپ دوم، دار العلم للملایین، بیروت.